توضیح لتکملوا العده به عنوان دلیل بی اعتباری رویت قبل از زوال(۲)

۴۴. رؤیت هلال (۱۴۰۲/۱۱/۰۸) سال تحصیلی (۱۴۰۳-۱۴۰۲) - یکشنبه،۰۸ بهمن ۱۴۰۲ موضوع :توضیح لتکملوا العده به عنوان دلیل بی اعتباری رویت قبل از زوال(۲)

- پیش‌گفتار(چکیده)
- استظهار عده قضا از «لتکملوا العده» در مجمع البیان
- نسبت تواتر قرائات به مشهور در فرائد الاصول شیخ انصاری
- انتساب نادرست مخالفت با اجماع بر تواتر قرائات به شیخ طوسی
- اشکال در انتساب شهرت در تواتر قرائات توسط صاحب کفایه الاصول و نفی قرائات توسط فقها بعدی
- پذیرش تواتر قرائات عشر نزد اهل فن
- مسند بودن اجازه قرائات
- موافقت با نهج عربی و عدم سازگاری آن با فضای قرائات
- معنای الحجه فی القرائات و تطبیق آن در آیه «و لتکملوا العده»
- دو وجه در معنای آیه «و لتکملوا العده» در مجمع البیان؛ عده شهر مبارک و عده قضاء
- معنای آیه «و لتکملوا العده» طبق بیان قطب راوندی؛ لام امر
- تفریع وجوب صوم و عده آن بر شکرانه نزول قرآن در شهر رمضان
- وجه دو قرائت «تُکملوا» و «تُکمّلوا»
- «الحجه فی القرائات» ابوعلی فارسی

پیش‌گفتار(چ‌کیده)

موضوع اصلی:
توضیح لتکملوا العده به عنوان دلیل بی اعتباری رویت قبل از زوال(۲)

موضوعات فرعی:
استظهار عده قضا از «لتکملوا العده» در مجمع البیان
نسبت تواتر قرائات به مشهور در فرائد الاصول شیخ انصاری
انتساب نادرست مخالفت با اجماع بر تواتر قرائات به شیخ طوسی
اشکال در انتساب شهرت در تواتر قرائات توسط صاحب کفایه الاصول و نفی قرائات توسط فقها بعدی
پذیرش تواتر قرائات عشر نزد اهل فن
مسند بودن اجازه قرائات
موافقت با نهج عربی و عدم سازگاری آن با فضای قرائات
معنای الحجه فی القرائات و تطبیق آن در آیه «و لتکملوا العده»
دو وجه در معنای آیه «و لتکملوا العده» در مجمع البیان؛ عده شهر مبارک و عده قضاء
معنای آیه «و لتکملوا العده» طبق بیان قطب راوندی؛ لام امر
تفریع وجوب صوم و عده آن بر شکرانه نزول قرآن در شهر رمضان
وجه دو قرائت «تُکملوا» و «تُکمّلوا»
«الحجه فی القرائات» ابوعلی فارسی

استظهار عده قضا از «لتکملوا العده» در مجمع البیان

صفحه نهم بودیم. فرمودند:

> **احتجّ القائلون بعدم اعتبار الرؤیة قبل الزوال بوجوه: الأوّل: الأصل، و المراد به الاستصحاب. الثانی: قوله تعالی: ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّیامَ إِلَی اللَّیْلِ، و قوله عزّ و جلّ: وَ لِتُکْمِلُوا الْعِدَّة[1]**

بحث ما در آیه شریفه «و لتکملوا العده» بود. استدلال کرده بودند وقتی شما قبل از زوال دیدید، آیه می‌فرماید باید شمارههای ماه مبارک را تمام کنی. «لتکملوا العده»، یعنی عده شهر رمضان. با اینکه قبل از زوال دیدی، ولی «تکملوا». عدد سی روز را کامل کنید.

مرحوم طبرسی و در برخی دیگر که در صفحه قدکیه متعدد منابعی را آورده بودند که گفته بودند این عده، عده قضا است. همانطوری که قبل آیه آمده بود. ولی بهخاطر اینکه مطلب خودش را باز کند نیاز به متنی داریم. من اول ازمجمع البیان دیدم و در دستم هست. لذا اول از مجمع البیان میخوانم. ولو تبیان و چند تفسیر دیگر هم هست. شش-هفت تفسیر دیگر را هم در قدکیه گذاشته بودند. زحماتی کشیده میشود و بحثها و منابع تکمیل میشود. آنها هم همین را فرموده بودند.

جلسه قبل «القرائة» ذیل آیه را از مجمع البیان خواندم. فرمودند:

> **القراءة: قرأ أبو بكر عن عاصم: (ولتكملوا) بالتشديد. والباقون: (لتكملوا) بالتخفيف. وقرأ أبو جعفر: العسر، واليسر بالتثقيل فيهما. والباقون بالتخفيف.[2]**

---

[1] رؤیت هلال، ج۳، ص: ۱۹۷۸

[2] مجمع البيان في تفسير القرآن - ط مؤسسة الأعلمي للمطبوعات ويسندە : الشيخ الطبرسي جلد : ٢ صفحە : ١١

نسبت تواتر قرائات به مشهور در فرائد الاصول شیخ انصاری

دیشب یکی از آقایان به مسجد آمده بودند و می‌گفتند آیا تو می‌گویی هر ده قرائت عشر متواتر است؟! از من سؤال می‌کردند که تو به این صورت می‌گویی؟! گفتم عزیز من، این را که من نمی‌گویم. در تاریخ فقه و اصول معروف است که شهید اول این را فرموده و این قول برای ایشان است. این‌که برای من نیست تا شما بگویی تو این‌طور می‌گویی! بعد یادم آمد. شاید بعداً هم بشنوند. از کتاب‌های درسی حوزه رسائل است. کتاب بسیار خوبی هم هست. وقتی در متن کتاب درسی حوزه ما، آن هم کتاب به این مهمی، کلمه مشهور می‌آید، می‌خواهد مشهور عامه را بگوید؟! واضح است که به این صورت نیست. الآن همین فرائد را ببینید؛ مرحوم شیخ به‌طور قاطع به مشهور نسبت می‌دهند.

> **الثاني:**
>
> **أنه إذا اختلفت القراءة في الكتاب على وجهين مختلفين في المؤدى، كما في قوله تعالى: * (حتى يطهرن) حيث قرئ بالتشديد من التطهر الظاهر في الاغتسال، وبالتخفيف من الطهارة الظاهرة في النقاء من الحيض، فلا يخلو: إما أن نقول بتواتر القراءات كلها كما هو المشهور، خصوصا في ما كان الاختلاف في المادة، وإما أن لا نقول كما هو مذهب جماعة. فعلى الأول: فهما بمنزلة آيتين تعارضتا، لا بد من الجمع بينهما بحمل الظاهر على النص أو على الأظهر، ومع التكافؤ لا بد من الحكم بالتوقف والرجوع إلى غيرهما وعلى الثاني: فإن ثبت جواز الاستدلال بكل قراءة - كما ثبت بالإجماع جواز القراءة بكل قراءة - كان الحكم كما تقدم، وإلا فلا بد من التوقف في محل التعارض والرجوع إلى القواعد مع عدم المرجح، أو مطلقا بناء على عدم ثبوت الترجيح هنا**[1]

جلسه قبل یکی از آقایان شوخی کردند که فردا جلسه فقه است! همین‌طور هم شده. وقتی این مباحث تنها به علوم قرآنی می‌رود، از فقه و اصول رخت برمی بندد و آن تحقیقات لایقه برایش نمی‌شود. این متن کتاب درسی حوزه است. شیخ می‌فرماید:

«أنه إذا اختلفت القراءة في الكتاب على وجهين مختلفين في المؤدى»؛ حکم شرعی آن دو تا می‌شود. **«كما في قوله تعالى: * (حتى يطهرن) حيث قرئ بالتشديد»؛** که از ابوبکر از عاصم بود. **«من التطهر الظاهر في الاغتسال، وبالتخفيف من الطهارة»؛** قرائت حفص، **«الظاهرة في النقاء من الحيض».**

«فلا يخلو: إما أن نقول بتواتر القراءات كلها كما هو المشهور»؛ ببینید شیخ نسبت جزم به مشهور می‌دهند. می‌گویند مشهور این است. این مشهور یعنی مشهور سنی ها؟! اینکه روشن است منظورشان «كما هو المشهور عند الامامية» است.

«خصوصا في ما كان الاختلاف في المادة، وإما أن لا نقول كما هو مذهب جماعة»؛ این آن طرف می‌شود. مشهور تواتر القرائات است. احتمال اینکه مقصود از این تواتر، تواتر الی القراء باشد، نیست. در جای دیگر می‌گویند. صفحه دویست و بیست و هشت را هم داشته باشید.

خب فعلاً همین مشهور شیخ کافی است. وقتی در فضای فقه و اصول شیعه مشهور این را می‌گویند، شیخ نتیجه می‌گیرند وقتی دو قرائت باشند و متواتر باشند:

«فعلى الأول: فهما بمنزلة آيتين تعارضتا»؛ دو آیه قرآن هستند. فرقی ندارند. **«لابد من الجمع بينهما بحمل الظاهر على النص أو على الأظهر، ومع التكافؤ لا بد من الحكم بالتوقف والرجوع إلى غيرهما»؛** اینجا چون قرآن است ترجیح سندی معنا ندارد. باید توقف کنیم. دیشب خدمت ایشان گفتم موارد تعارض را چه کنیم؟ یک مورد پیدا کنید، یک مورد نداریم که به تناقض برسد. اتفاقا همین «یطهرن» را گفتند. گفتم متعدد بحث شده، قطب راوندی، خود شیخ، سید مرتضی و دیگران بحث کرده‌اند که «یطهرن» بنابرایی قرائت حکم جواز را می‌گویند «یطهّرن» هم حکم استحباب را می‌گوید. دو قرائت است و دو حکم شرعی. کجای اینها تعارض است؟! کجا محتاج به این توقف می‌شویم؟! یک جا بیاورید که ما محتاج به توقف بشویم.

---

[1] فرائد الأصول نویسنده : الشيخ مرتضى الأنصاري جلد : ۱ صفحه : ۱۵۷

انتساب نادرست مخالفت با اجماع بر تواتر قرائات به شیخ طوسی

فضا را ببینید؛ چرا شیخ مشهور را قطعاً نسبت داده‌اند اما در مقابلش «جماعة» گفته‌اند؟ در کتاب الصلاة ایشان بحث کرده‌ایم. در فضای فقه و کتاب الصلاة، شیخ مشهور نمی‌گویند. این مشهور را شیخ در اصول فرموده‌اند. چرا مقابل این مشهور، جماعة شده‌اند؟ در کتاب الصلاة و فضای فقه، شیخ انصاری در مقابل خودشان ادعای اجماع داشتند. شهید و دیگران و محقق ثانی همه ادعای اجماع کرده بودند. شیخ انصاری وقتی خواستند در کنند چه گفتند؟ فرمودند اینها ادعای اجماع کرده‌اند، کجا ادعای اجماع داریم درحالی‌که شیخ الطائفه در مقدمه تبیان تواتر را انکار کرده‌اند؟! در جواهر هم همینطور بود. از اشتباه صاحب حدائق بود که عبارت تبیان را آورده بودند و از عبارت تبیان استفاده مخالفت با تواتر کرده بودند. بعد از صاحب حدائق بود که اینها در کتابها آمده است. مرحوم شیخ هم فرمودند، بعد فرمودند سید بن طاووس، شیخ طوسی، مجمع البیان، اینها جماعت می‌شوند! الآن سه نفر شدند! سید بن طاووس، شیخ طوسی در تبیان و شیخ طبرسی! «کما هو مذهب جماعة»؛ این بزرگواران جماعت شدند! و حال اینکه مطلب درست برعکس است. یکی سید بن طاووس هستند، آن هم با آن خصوصیت. یکی هم نجم الائمه رضی. این دو نفر را بحث کردیم. ایشان در فضای ادبی و نحوی بود که فرموده بودند. آن هم گفته بودند ما قبول نداریم که همه متواتر باشند. نه اینکه مرحوم رضی خواسته باشند تعدد قرائات را در کنند. از عبارات دیگر رضی آوردم که ایشان برای قرائات احترام قائل بودند، وقتی مشهور بود. یک جا در بحث ادبی گفته بودند «لانسلم تواتر القرائات»، یعنی همه اش را. نه اینکه «لانسلم» یعنی تعدد القرائات. این واضح است. سید هم داشتند جواب آن سنی را می‌دادند. گفته بود: «محنة الرافضة علی ضعفاء المسلمین أعظم من محنة الزنادقة»[1]. دقت دل سید را در آورده بود. فرمودند همه اینها برای شما است، آن وقت اینها را به محنت رافضه نسبت می‌دهید؟! این هم حرف سید بود. مانعی ندارد که دید سید در آن فضا باشد. بحث علمی است.

آن چیزی که منظور من است، این است که چرا شیخ فرمودند «مشهور»، وحال اینکه صاحب مفتاح الکرامه فرمودند «تواتر نقل الاجماع علی تواتر القرائات السبع». اصلاً فضا، فضای نقل اجماع بود، نه شهرت. چرا مرحوم شیخ در رسائل اجماع را به مشهور تبدیل کردند؟ به‌خاطر بحث فقهی‌شان که گفته اند چون شیخ الطائفه و طبرسی مخالفت کرده‌اند تواتر ثابت نیست. وحال اینکه اینها مخالفت نکرده‌اند. همه اینها از بعد حدائق به‌عنوان مخالف آمده‌اند.

---

[1] سعد السعود للنفوس منضود ؛ النص ؛ ص۱۴۴

اشکال در انتساب شهرت در تواتر قرائات توسط صاحب کفایه الاصول و نفی قرائات توسط فقها بعدی

جالب این است که شیخ انصاری در اینجا شهرت را قبول دارند. فرمودند «کما هو المشهور» بهطور قطع. شاگردشان صاحب کفایه در کفایه گفته اند «نسب الی المشهور»[1]؛ به مشهور نسبت داده شده که قرائات متواتر است. اینجا مشهور شده، بهخاطر حرف شیخ طوسی ولی در کفایه «مشهور»، منسوب به مشهور شده. درحالیکه اجماع بوده. اجماع روشن در منابع بوده. تردیدی در آن نیست. آن وقت میگویند «نسب الی المشهور». تازه این «نسب الی المشهور» در کفایه نسبت به زمان ما خوب است. متعدد در کلمات دیده میشود که میگویند مذهب شیعه این است که این قرائات بیخودی است. ذره ای ارزش ندارد. اجتهاد است. مذهب شیعه این است! اجماع، نزد مرحوم شیخ، «مشهور» شد، نزد صاحب کفایه «نسب الی المشهور» شد، اما در اینجا «نسب» هم کنار میرود و برعکس میشود.

خود اینها بر ما گذشت. اینکه مرحوم شیخ «آیتان» میگویند، آیا اینها واقعاً از حضرت متواتر رسیده؟! صفحه دویست و بیست و هشت را ببینید. مثل من طلبه که اینها را نگفتند. شهید فرموده. بعد از اینکه میگویند همانطور که اجماع منقول است، تواتر منقول است. یعنی یک کسی ادعای تواتر کرده، آیا قبول هست یا نیست؟ فرمودهاند:

> **كما لا ينبغي الاشكال في عدم ترتب آثار تواتر المخبر به عند نفس هذا الشخص.**
>
> **ومن هنا يعلم: أن الحكم بوجوب القراءة في الصلاة إن كان منوطا بكون المقروء قرآنا واقعيا قرأه النبي (صلى الله عليه وآله)، فلا إشكال في جواز الاعتماد على إخبار الشهيد (رحمه الله) بتواتر القراءات الثلاث، أعني قراءة أبي جعفر وأخويه، لكن بالشرط المتقدم، وهو كون ما أخبر به الشهيد من التواتر ملزوما عادة لتحقق القرآنية.[2]**

«و من هنا يعلم»؛ ببینید تصریح شیخ انصاری است که مقصود از تواتر، تواتر الی رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله است. نه تواتر به عاصم و قرائات رایج در زمان معصومین.

«و من هنا یعلم»؛ اینکه شهید گفته اند عشر متواتر است، **«أن الحكم بوجوب القراءة في الصلاة إن كان منوطا بكون المقروء قرآنا واقعيا قرأه النبي صلی‌الله‌علیه‌وآله»؛** دیگر بالاتر از این می‌خواهید؟! **«فلا إشكال في جواز الاعتماد على إخبار الشهيد (رحمه الله) بتواتر القراءات الثلاث»؛** یعنی آن سه قرائتی که شهید گفته اند هم متواتر می‌شود.

«أعني قراءة أبي جعفر وأخويه، لكن بالشرط المتقدم، وهو كون ما أخبر به الشهيد من التواتر ملزوما عادة لتحقق القرآنية»؛ منظور خبر ایشان است، نه اصل اینکه معنای تواتر این است.

بعد هم از مقدس اردبیلی که در حرف شهید اشکال کرده‌اند، دو اشکال نقل می‌کنند. خود شیخ انصاری می‌فرمایند «والیخلو نظرهما من نظر». قبلاً از اینها صحبت کرده بودیم. چون دیشب اینها را مطرح فرمودند می‌خواهم بگویم این چیزی نیست که من بگویم. این حرف متن کتاب درسی حوزه است، شیخ محکم می‌گویند مشهور است. همین مشهور ایشان را بپذیریم، کافی است. اینکه مشهور اصحاب امامیه می‌گویند تواتر به رسول الله است. شهید هم که ادعای عشر کرده‌اند، نه سبع که همه قبول داشتند.

---

[1] كفاية الأصول - ط آل البيت نویسنده : الآخوند الخراساني جلد : ۱ صفحه : ۲۸۵

[2] فرائد الأصول نویسنده : الشيخ مرتضى الأنصاري جلد : ۱ صفحه : ۲۲۸

پذیرش تواتر قرائات عشر نزد اهل فن

شاگرد: «ثلاث» یعنی آن فاصله بین هفت و ده؟

استاد: بله، سه نفری که قراء سبعه نیستند. قراء سبعه را ابن مجاهد درست کرد. کسانی که متخصص فن بودند از دست ابن مجاهد خیلی ناراحت بودند. می‌گفتند چرا تسبیع کردی؟! لذا عرض کردم اگر صنعت چاپ نیامده بود، در بدنه جامعه اسلامی به‌خصوص متخصصین آن‌ها، قرائات عشر لاریب فیه بود. چرا؟ به‌خاطر کار ابن جزری. شهدی هم می‌دانست. شهدی متخصص کار بود. برایش کالشمس واضح بود که عشر متواتر است. ابن جزری آمد و النشر فی القرائات العشر را نوشت. پشتوانه خیلی خوبی که کار ابن جزری داشت، پشتوانه علمی و تخصصی بود. ابن مجاهد پشتوانه حکومتی بود. با خلافت دستگاه عباسی کار خودش را جا انداخت. اما ابن جزری با پشتوانه تخصص این کار را کرد. ابن جزری مقبول عند الکل است. کتاب «اسد الله الغالب» که راجع به مناقب امیرالمؤمنین نوشته، اینطور نیست که سر سوزنی او را به تشیع نزدیک کند. نزد اهل‌سنت واضح است. در این کتاب خودش علیه شیعه حرف می‌زند. ولو این کتابش مملو از شواهد عالی است تا بتوان به آن استشهاد کرد. ابن جزری این کار را کرد. اگر مسأله صنعت چاپ نیامده بود، چون پشتوانه علمی و فرهنگی داشت، به‌صورت خیلی عالی ای در بدنه مسلمین جا می‌افتاد. خب صنعت چاپ نگذاشت در بدنه مسلمین جا بگیرد. نتیجه اش چه شد؟! نتیجه آن این شد که زحمات اینها، مثل شهدی اول و ابن جزری و ... امروزه هیچ احدی نیست که در علوم قرآنی پیشرفت بکند...؛ به تعبیر زرقانی «لما اتسع افق اطلاعی علمت ان العشر متواتر»[1].

یعنی آنها از نظر علمی کاری کرده‌اند که متخصصین امروزی تردیدی ندارند. از نظر پشتوانه علمی هرگز همراه ابن مجاهد نمی‌شوند. این خیلی مهم است. خیلی مهم است که کاری کرده باشند، ولو صنعت چاپ مانع رواج در بدنه امت اسلامیه شد و یک مصحف حفص از عاصم را عثمانی چاپ کرد، اما ابن جزری کار خودش را کرده. خود من مدتی طول کشید تا این را ببینم. الآن شما در مصر و تمام دانشکده‌هایی که هست ملاحظه بفرمایید؛ تعلیم هایی که می‌دهند، اجازه‌هایی که می‌دهند، استاد و شاگردی که دارند، دیگر قرائت سبع مقدمه عشر است. حتی لوح هایی که می‌گذارند به این صورت است. در فدکیه گذاشته‌ام. آن ساعتی که الآن برای قرآن آمده طبق قرائات عشر است. یعنی هیچ کجا محور را روی سبع قرار نمی‌دهند. یعنی حرف شهدی اول امروزه برای فضای متخصصین واضح می‌شود؛ یعنی واضح می‌شود که شهدی امام در قرائت بود. شهدی بی خودی در ذکری محکم نمی فرماید «لثبوت تواتر العشر». شهدی جزاف گو نیست.

---

[1] مناهل العرفان فی علوم القرآن (1/ 439)

مسند بودن اجازه قرائات

شاگرد: این اسامی قراء در طبقات مختلف مضبوط هستند؟

استاد: بله، ریز به ریزش مضبوط است. گاهی واقعاً عجیب است که در فضای افتای فقهی ما بگویند «قرائة القرآن علی نهج العربی جایز». اصلاً این عجائب و غرائب است. قرآن و نهج عربی؟! هر کسی هر طور میخواهد بخواند؟! اصلاً این یک چیز عجیب و غریبی در فضای قرائات است. «انما القرائة سنة»؛ یعنی باید سند داشته باشی و از استاد شنیده باشی، آن وقت هر چه میرسی میخوانی؟!

موافقت با نهج عربی و عدم سازگاری آن با فضای قرائات

یکی از عجیب ترین فتواهایی که رایج شد، همین است. دو-سه قرن است که اینطور شده. اوائل که ندانستند. خود مجلسی اول که فتح باب را در حدیث حرف واحد کردهاند، خودشان میگویند حق ندارید اینطور بخوانید. فیض فرمودهاند؛ فیض کلمهای داشتند. تا همینطور آمد و کمکم «علی النهج العربی» شده. قرآن و نهج العربی؟! یعنی هر کسی هر طور خواست بر نهج العربی بخواند؟! این جور نیست. یعنی مورد صد در صدی در فضای قرائات است که نهج عربی غلط است. نه اینکه فتوای آن الآن آمده باشد. این هم مبتنیبر حرف واحد است. اینها معلوم است. نزاع های مهمی بین خود قراء در قرن چهارم شده. تادیب کردهاند که چرا میگویی هر چه موافق با عربیت است، صحیح است؟! تو باید سند داشته باشی و استاد ببینی. استاد تو باید از استادش نقل کند. اینها یک چیزهای بسیار روشن است. این هم فرمایش مرحوم شیخ است. این جای رسائل را انسان چندین بار بخواند در ذهنش باشد، خیلی مناسب است تا بعداً گفته نشود الآن یک حرفی است که دارد در میآید. گویا یک حرف جدید است. اصلاً اینطور نیست.

معنای الحجه فی القرائات و تطبیق آن در آیه «و لتکملوا العده»

در مجمع البیان فرموده‌اند:

> **القراءة: قرأ أبو بكر عن عاصم: (ولتكملوا) بالتشديد. والباقون: (لتكملوا) بالتخفيف. وقرأ أبو جعفر: العسر، واليسر بالتثقيل فيهما. والباقون بالتخفيف.**
>
> **الحجة: حجة من قرأ (ولتكملوا) قوله: (اليوم أكملت لكم دينكم). ومن قرأ ولتكملوا فلأن فعل وأفعل كثيرا ما يستعمل أحدهما موضع الآخر، قال النابغة:**

در مجمع البیان فرموده‌اند: «**قرأ أبو بكر عن عاصم: (ولتكملوا) بالتشديد**»؛ حال به بحث «تکمّلوا» می‌رسیم.

«الحجة: حجة من قرأ (ولتكملوا) قوله: (اليوم أكملت لكم دينكم)»؛ خب حال این حجت شد؟! در آن جا «لتکملوا» خوانده‌اند، در اینجا «الیوم اکملت» خوانده‌اند. چون «اکملت» هست، اینها «لتکملوا» خوانده‌اند! اینها حجت‌هایی است که گفتم غلط انداز است. وقتی هم انس می‌گیری دیگ مشکلی ندارد. وقتی بدون انس و تحصیل درست به اینجا می‌آیی، غلط انداز است؛ می‌گویی اجتهاد بالاتر از این می‌خواهید؟! آن جا دیده آیه هست «اکملت»، پس در اینجا هم «لتکملوا» بخوانیم! ظاهر این احتجاج این می‌شود، و حال اینکه اینطور نیست. اینها را عرض می‌کنم تا سر جایش یک چیزی از عرض من یادتان می‌ماند اما وقتی محتاج آن شدی یک کلمه آن یادتان نیست. برای من شده. سر جایش شده، یک چیزی برا بود، اما رفت. لذا اگر اینها را یادداشت مختصر کنید، بعداً می‌بینید. جایی که مصاحف امصار تفاوت دارند؛ شیخ الطائفه، مرحوم طبرسی خودشان تصریح می‌کنند که «فی مصاحف اهل العراق» اینطور است، «فی مصاحف المدینه» اینطور است، بعد هم می‌گویند «الحجه». الحجه را که می‌آورند گویا اسمی از مصحف مطرح نیست. مثل اینجا می‌گویند؛ «من باب الاکمال». یعنی چه؟ یعنی فضای احتجاج یکی از علوم قرآنی است. قرائات جای خودش است، سماع هم دارد، سند هم دارد. ما می‌خواهیم برای این قرائت از نظر پیشرفت فن نحو وجهی را ذکر کنیم. نه اینکه بگوییم به این خاطر قرائت کرده، یا به این خاطر قرائت بکند. اصلاً این فضا نبوده. اینکه عرض می‌کنم حاصل چندین سال است.

الآن در اینجا ببینید؛ این «لتکملوا» حجتش است. حجت یک نحو تشابه است در اینکه آن جا هست.

«ومن قرأ ولتكمّلوا» چرا؟ هر کسی این را بخواند باز می‌گوید اجتهاد است. «فلأن فعّل وأفعل كثيرا ما يستعمل أحدهما موضع الآخر»؛ معنای این احتجاجات و ظاهرش برای کسی که مانوس نیست، غلط انداز است. اگر شما یک دور مجمع را تدریس کنید و مباحثه کنید، می‌بینید این هایی که عرض می‌کنم بعد از مدتی برای شما واضح می‌شود. این احتجاجات برای رد و اثبات نیست. البته فضای علم است. این را مکرر گفته ام کسانی که اصل بحث دستشان نبوده، کلماتی دارند. انسان تا نگاه می‌کند می‌فهمد که او در این فضا کار کرده بوده ای نه. همین امروز که عبارت صاحب کفایه در ذهن بود که فرموده بودند:

> **ثم إن التحقيق أن الاختلاف في القراءة بما يوجب الاختلاف في الظهور مثل (يطهرن) بالتشديد والتخفيف ، يوجب الإخلال بجواز التمسك والاستدلال ، لعدم إحراز ما هو القرآن ، ولم يثبت تواتر القراءات ، ولا جواز الاستدلال بها ، وأنّ نسب [٤] إلى المشهور تواترها**
>
> **[1]**

«و ان نسب الی المشهور»؛ یعنی حرف استادشان شیخ. به ذهن من آمد و گفتم جناب صاحب کفایه اگر شما از همان سنین حدود ده سالگی به کلاس اقراء رفته بودید؛ مثل شهید ثانی و محقق ثانی مثل محقق اردبیلی برایتان واضح می‌شد. اینها در این مسیر بودند.

در بحارالانوار نگاه کنید، مرحوم مجلسی سند علماء شیعه را به این جزری می‌آورند. یک عنوان بحارالانوار در اجازات است. اجازاتی که به این جزری بر می‌گردد. یعنی این قدر روی اجازات عنایت داشتند. و سائر اجازاتی که در بحارالانوار همه را آورده‌اند. اینها شوخی است که همینطور از کنارش در می‌شویم؟!

خب شمای جناب صاحب کفایه که مقام علمی شما بالای سر ما است، وقتی می‌گویید «نسب الی المشهور»، اگر این علم فراموش نشده بود و مثل شهید ثانی در جلسه اقراء رفته بودید و معتنابه صدها جلسه را نزد استاد نشسته بودید و برای شما اقراء کرده بود، در ذهن من کالمحال است که در کفایه بعد می‌فرمودید «نسب الی المشهور».

شاگرد: می‌فرمایند: « وأنّه نسب إلى المشهور تواترها ، لكنه مما لا أصل له».

استاد: «له» یعنی تواتر. نه نسبت. لا اصل له، یعنی لا اصل للتواتر. والا «نسب الی المشهور»، نسبت داده شده، این را که نمی‌گویند اصلی ندارد.

شاگرد۲: ثابت نیست که مشهور باشد.

استاد: «نسب»همین است. اما اینکه منظور «لا اصل للنسبة» باشد، این را نمی‌خواهند بگویند.

مرحوم آمیرزا هاشم آملی رضوان‌الله‌علیه، در شرح عروه دارند. می گویند اینها قرائات را گفته اند «و استندوا الی اجماع لا اساس له کما ستبین». ایشان «لا اساس» را به خود اجماع می‌زنند. البته در نرم‌افزار کتاب الصلاة مرحوم آمیرزا هاشم نیست. یک بار دیگر هم عرض کرده بودم که آقای آملی بخش کتاب الصلاة شرح عروه دارند یا نه؟ خلاصه وعده داده بودند که ما تبیین می‌کنیم که این

اجماع اساسی ندارد. خب دیگران گفته اند. صاحب جواهر هم اجماع را در کرده‌اند. شیخ در کرده‌اند. اینها بحث‌هایی بود که متأسفانه بعد از صاحب حدائق آمد. مدام هم می‌گفتند اهل فن هم خودشان می‌گویند متواتر نیست. حرف ابن جزری را می‌آورد؛ درحالی‌که او موید این بود. می‌گفتند ببینید خود ابن جزری می‌گوید که متواتر نیست.

شاگرد: خود این استدراک به این معنا نیست که اشتهار را می‌فرمایند؟ چون می‌گوید «لم یثبت تواتر القرائات». یعنی تواتر ثابت نیست، اگر چه نسبت داده شده، ولی این شهرت اصلی ندارد.

استاد: من که خواندم به آن صورت به ذهنم آمد؛ اگر بخواهند به «نسبت» بزنند...

شاگرد: نه «نسبت» به اشتهار می‌خورد. می‌فرمایند تواتر که ثابت نیست، «و ان نسب الی المشهور»، لکن این اشتهار اصلی ندارد.

استاد: ولی این اندازه عبارت صاحب کفایه، خیلی خوب است. اینها نکات طلبگی است. یعنی ایشان قبول دارند آن چیزی که منسوب به مشهور است، تواتر الی رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله است. لذا می‌گویند برای این شهرتی که تواتر به حضرت دارد، اصلی نیست. همین جواز القرائة آن مشهور است. یعنی معلوم است که اصل آن مشهور و منسوب به مشهور، تواتر الی اصحابها نیست. یک چیز جا افتاده روشنی است. همین اندازه برای بحث خیلی خوب است که منظور مشهور تواتر به این صورت است.

---

[1] كفاية الأصول - ط آل البيت نویسنده : الآخوند الخراساني جلد : ۱ صفحه : ۲۸۵

دو وجه در معنای آیه «و لتکملوا العده» در مجمع البیان؛ عده شهر مبارک و عده قضاء

مرحوم طبرسی در الاعراب دو وجه را برای عطف «ولتکملوا» فرمودند. یکی اینکه مقدر و محذوف ما بعد از «و لتکملوا» باشد. «و لتکملوا العده شرّع ذلک». ای محذوف قبلش باشد؛ «یرید الله لیسهل علیکم و لتکملوا العده»، «یرید الله لان تکونوا فی یسر و لتکملوا العده». و با این دو وجه سراغ معنا میروند. آن چه که من میخواهم عرض کنم، این است: سؤال من این است؛ در این سؤال دقت کنید و ببینید وجه قطب راوندی میتواند به این صورت به میدان بیاید ای نه؟ روی این دو احتمالی که ایشان فرمودند آیه را با «لتکملوا» چطور معنا کنیم؟ میفرمایند: «یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر و لتکملوا العده»؛ یعنی آن را برای شما آسان کرد تا عده را کامل کنید. «و لتکملوا العده» یعنی «لتکملوا» نتیجه میشود که خداوند برای شما یسر را خواسته؟ آن را تشریع کرده تا عده را کامل کنید؟! اینکه ملازمه ای ندارد. اصلاً نمیتواند غایت آن باشد. «یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر» خوب است. یعنی «یرید الله لیسهل علیکم». یعنی عطف بر سه وجه باشد؛ «یرید الله بکم لیسهل علیکم، و یرید الله لتکملوا العده»، متفرع بر سهل است؟ یا استقلالا منظور است؟ اینها باید معلوم شود.

شاگرد: یعنی در حال عادی بدون مرض و سفر، شهر را روزه بگیرید، در سفر روزه نگیرید و بعداً بخوانید. چرا این حکم را میکنم؟ برای اینکه یسر را میخواهد و عسر را نمیخواهد و اکمال عده را هم میخواهد.

استاد: ببینید ایشان در این دو وجه، ذیل المعنی در صفحه بعد میفرمایند:

> **وقوله: (ولتكملوا العدة) تقديره: يريد الله لأن يسهل عليكم، ولأن تكملوا أي: تتموا عدة ما أفطرتم فيه، وهي أيام السفر والمرض بالقضاء، إذا أقمتم وبرأتم، فتصوموا للقضاء بعدد أيام الإفطار. وعلى القول الأخر: فتقديره ولاكمال العدة شرع الرخصة في الإفطار. ويحتمل أن يكون معناه: ولتكملوا عدة الشهر، لأنه مع الطاقة وعدم العذر يسهل عليه إكمال العدة، والمريض والمسافر يتعسر عليهما ذلك، فيكملان العدة في وقت آخر.[1]**

«وقوله: (ولتكملوا العدة) تقديره: يريد الله لأن يسهل عليكم، ولأن تكملوا أي: تتموا عدة ما أفطرتم فيه»؛ آن عدهای که افطار کردهاید را تمام کنید.

«وهي أيام السفر والمرض بالقضاء، إذا أقمتم وبرأتم، فتصوموا للقضاء بعدد أيام الإفطار»؛ این برای این بود که محذوف قبل باشد.

«و على القول الأخر»؛ که محذوف بعد باشد. «فتقديره ولاكمال العدة شرع الرخصة في الإفطار»؛ اینکه گفتیم برای این است که عدد را کامل کنید.

«ويحتمل أن يكون معناه: ولتكملوا عدة الشهر»؛ دوباره به وادی شبه رواىات عدد میرود. «لتكملوا عدة الشهر» چرا؟ چون قبلش بود: «لأنه مع الطاقة وعدم العذر يسهل عليه إكمال العدة، والمريض والمسافر يتعسر عليهما ذلك، فيكملان العدة في وقت آخر»؛ بنابر این فرض که این آیه را ناسخ آیه قبل بگیریم. «وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ فَمَن تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَّهُ وَأَن تَصُومُوا خَيْرٌ لَّكُمْ» به چه چیزی نسخ شده؟ به این قولی که مرحوم طب نپذیرفتند. قبلش خودشان گفتند «و الاول اصح». اقوی یعنی آیه ناسخ نیست. دو آیه پشت سر هم. اما بنا بر اینکه ناسخ باشد، به این صورت میشود: قبلاً گفتیم روزه بگیری بهتر است، اگر هم «یطیقونه» فدیه بدهی. اما حال نسخ شده، «فَمَن شَهِدَ مِنكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ»؛ دیگر واجب است. بعد چه؟ «وَمَن كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ ال میگویند: «لأنه مع الطاقة وعدم العذر يسهل عليه إكمال العدة»؛ ولو سختش است اما وقتی عذری ندارد دیگر الآن یسیر میشود. چون حاضر است و مشکلی ندارد و مریضی ای هم ندارد. لذا یسر هست و باید بگیرد مگر در مریضی و سفر که آن عسر هست. طاقتش به نحوی است که نمیتواند روزه باشد. «فيكملان العدة في وقت آخر».

ومن قال: إن شهر رمضان لا ينقص أبدا، استدل بقوله (ولتكملوا العدة). وقال: بين تعالى أن عدة شهر رمضان محصورة، يجب صيامها على الكمال، والا يدخلها نقصان والا اختلال فالجواب عنه من وجهين أحدهما: إن المراد (أكملوا العدة) التي وجب عليكم صيامها. وقد يجوز أن يكون هذه العدة تارة ثلاثين، وتارة تسعة وعشرين والأخر: ما ذكرناه من أن المراد راجع إلى القضاء، ويؤيده أنه سبحانه ذكره عقيب ذكر السفر والمرض.[2]

خب ببینید چرا غایت «برای اینکه عده را کامل کنید» بهدنبال یسر آمد؟ عبارتشان را بخوانم تا تمام شود. میفرمایند:

«ومن قال: إن شهر رمضان لا ينقص أبدا، استدل بقوله (ولتكملوا العدة)»؛ کسی که گفته، به این آیه استدلال کرده. البته در رواىات هم استدلال به این آیه آمده. فقط قول قائلین نیست.

«وقال: بيّن تعالى أن عدة شهر رمضان محصورة»؛ یعنی تعدادش روشن است. **«يجب صيامها على الكمال، ولا يدخلها نقصان ولا اختلال فالجواب عنه من وجهين»؛** کسی که به این آیه استدلال کرده، به دو وجه جواب میدهیم.

«أحدهما»؛ جواب معروفی است. سید و دیگران دارند. **«إن المراد (أكملوا العدة) التي وجب عليكم صيامها»؛** «ولتکملوا العدة» یعنی عدة ایام شهر رمضان، اگر بیست و نه بود، بیست ونه. اگر سی بود، سی. این معلوم است. **«و قد يجوز أن يكون هذه العدة تارة ثلاثين، وتارة تسعة وعشرين».**

«والأخر»؛ جواب دوم؛ اینکه اصلاً این عده برای شهر رمضان نیست. **«ما ذكرناه من أن المراد راجع إلى القضاء»؛** همه اینها را در مباحثه برای این جمله خواندیم. یعنی «ولتکملوا العده التی افطرتم» نه «ولتکملوا عدة الشهر» تا بعد بگویید چون قبل از زوال دیدیم فایده ندارد و باید روز سی ام را روزه بگیرید تا عدد کامل شود. ما گفتیم «راجع الی القضاء». «ويؤيده أنه سبحانه ذكره عقيب ذكر السفر والمرض»؛ بعدنبال سفر و مرض آمده است. خب دنبال سفر و مرض به چه معنا است؟ یعنی عدهای که بهخاطر آن قضا میکنید، «ولتکملوا»؛ باید همان عده را، باید دنبال سفر و مرض را که ذکر شده که این عده بوده قضا کنید.

حال سؤال من این است: با این دو استدلالی که گفتند «و لتکملوا» چطور میتواند یک سیاق منسابی با قبل ایجاد کند؟ آقا توضیح فرمودند. مقصود من را ببینید. وقتی شما آیه را نگاه میکنید به این صورت است: «باید روزه بگیرید، اگر مریض و مسافر هستید «عدة من ایام اخر». خدا برای شما آسان را میخواهد و عسر را نمیخواهد، و برای اینکه عدد را کامل کنید». فضا فضای این بود که واجب شد، بعد اگر مریض بودی برداشته شد «فعدة من ایام اخر» و برای اینکه عدد را کامل کنید. «و برای اینکه عدد را کامل کنید» را چطور میخواهید بر آنها متفرع بگیرید؟! با «لیسهل علیکم» یک نحو تاهفت از حیث مراد دارد. اگر میخواهید آسان باشد، دیگر امر به اینکه عده را کامل کنید، با هم تاهفت پیدا میکند. برای این عرض میکنم که تحریک ذهن شود.

---

[1] مجمع البيان في تفسير القرآن - ط مؤسسة الأعلمي للمطبوعات نویسنده : الشيخ الطبرسي جلد : ۲ صفحه : ۱۶

[2] همان ص ۱۷

معنای آیه «و لتکملوا العده» طبق بیان قطب راوندی؛ لام امر

اگر ما احتمال جناب قطب راوندی را جلو بیاوریم، عبارت خیلی صاف می‌شود. مخصوصاً که دیدم روی آن عنایت نشده با «و لتکبّروا». «لتکبّروا» چیست؟ می‌گوید ما این کار را کردیم، خدا بر شما آسانی را می‌خواهد و برای اینکه عده را کامل کنید و برای اینکه «لتکبّروا الله علی ما هادکم». باز برای اینکه مسأله روزه و سفر و ... «لتکبّروا الله» که گفته اند تکبیر عید است.

شاگرد: صدر آیه دارد «شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن هدی للناس»؛ قرآنی را نازل کردیم که مایه هدایت است. «فمن شهد منکم الشهر فلیصمه»؛ یعنی متفرع بر نزول قرآنی که مایه هدایت است، «فمن شهد» است.

استاد: «فمن» فاء دارد. الآن یادم آمد که روی این فاء بحث کردیم و مسأله نعمت و شکر را گفتم.

شاگرد: «و من کان مریضا او علی سفر فعدة من ایام اخر». ادامه که می‌دهد یعنی در این ماه مبارک به‌خاطر قرآنی که مایه هدایت است، کسی که حاضر بود روزه بگیرد، کسی که مریض یا مسافر بود «فعدة من ایام اخر». این دو حکم برای چیست؟ برای این است که یسر باشد، «و لتکبّروا الله»؛ یعنی با این عده ماه رمضان تکبیر هم بکنید. یعنی چون قرآنی نازل کردیم که در آن هدایت است، «فمن شهد». در اینجا هم «لتکبّروا علی ما هادکم»؛ یعنی چون قرآنی نازل کردیم که مایه هدایت است، با روزه گرفتن و با این روزها بزرگداشت خداوند را هم بکنید و به همراه آن شاکر نزول قرآن هم باشید. یعنی می‌توان یک سیاق منسجم درست کرد.

استاد: ببینید لسان «فلیصمه» امر بود. چرا شما می‌گویید «لیسهل و لتکملوا»؟! چرا می‌گویید «و لتکملوا شرع»؟! با این بیانی که شما گفتید، اتفاقا با توضیح شما «و لتکملوا» عطف به «فلیصمه» است. «شهر رمضان انزل فیه القرآن هدی للناس و بینات من الهدی و الفرقان فمن»؛ حال شکرش است. «فمن شهد منکم الشهر فلیصمه و لتکملوا العدة»؛ قطب راوندی گفته امر است. احتمال دارد امر باشد.

شاگرد: نمی‌خواهم بگویم با امر توضیحش غلط می‌شود. البته نسبت به امر «لعلکم تشکرون» خیلی نسبت ندارد. چون «لعلکم تشکرون» همان سیاق آن غایت ها است. این حکم را جمع کردیم و یک چیزهایی می‌خواهیم؛ یسر را می‌خواهیم، عسر را نمی‌خواهیم، اکمال عده را می‌خواهیم، تکبیر را می‌خواهیم، «لعلکم تشکرون». اگر امر باشد باید اینطور ترجمه کنیم: «باید اکمال عده کنید، باید تکبیر خدا کنید، شاید شاگر شوید».

استاد: آن شاید چون مطلب معنوی است، شبیه «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» [1] است.

شاگرد: در آن جا واو ندارد، ولی در اینجا «و لعلکم» دارد. یعنی این «لعلکم» شاید با آن امر تناسب نداشته باشد.

---

[1] البقره ۱۸۳

تفریع وجوب صوم و عده آن بر شکرانه نزول قرآن در شهر رمضان

استاد: عیبی ندارد. آن «لعلکم» بعدی برای چیست؟ از آیه این را می‌فهمید اگر خواستید بکنید اگر نخواستید نکنید، ما همه منتظر این هستیم که «لعلکم تشکرون». این را از آیه نمی فهمی؟! چرا «لعل» آمده؟ اینجا یعنی یک شکر واقعی مقبول. یعنی شما این کارها را کرده‌اید، باید در صحنه قبول اعمال بیایید، شاید این کارهایی که انجام داده‌اید شکر آن شهر رمضان باشد. لذا عرض کردم فاء «فمن شهد»، فاء تفریع برای تشکر است. چرا؟ چون از موارد تشریع صوم، همین است. در جلساتی که تشریع طولی صوم را عرض کردم، این را عرض کردم. چرا صوم چهار روز در سال مستحب است؟ چون چهارات از مهمترین نعمتها در سال داریم؛ دحو الارض، میلاد مبارک پیامبر خدا، بعثت پیامبر خدا و غدیر. شکرانه این چهار نعمت بزرگ، روزه این چهار روز بود. و بزرگترین نعمت برای بشر، نزول قرآن در شهر مبارک است. «هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ»؛ این نمی‌خواهد؟! لذا حال می‌گوید: «فَمَن شَهِدَ مِنكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ»؛ برای شکرانه نزول این هدایت فرقان، باید روزه بگیری. اینجا است که بعد از «فلیصمه»، «و لعلکم تشکرون» می‌آید. «لعل» یعنی بعد از اینکه شما خواستید نزول قرآن را شکر کنید، صورت عمل شما اینها است؛ روزه بگیری، اگر مریض بودی دوباره آن را اکمال کنید، «تکبّروا» هم بکنید، «و لعلکم تشکرون»؛ هنوز این مانده که آیا حق شکر را ادا کردی یا نکردی. شاید با انجام اینها شکر کنید. این عرض من را قبول دارید؟ نه اینکه شما بگویید چطور یک دفعه از امر به آن جا رفت.

شاگرد: نمی‌خواهم این را در کنم که اگر لام امر باشد، سیاقش انسجام دارد. می‌خواهم عرض کنم اگر لام، لام جر باشد باز هم می‌توان توضیح داد یک سیاق منسجم باشد.

استاد: بله، سبک من که معلوم است. من نمی‌خواهم آن لام را در کنم. شبیه قرائات می‌خواهم یک وجه تخفیفی، یک نحو اشکال گونه به یک وجهی می‌گویی‌م، تا این وجه جدیدی که می‌خواهیم بگویی‌م در ذهن جلوه کند. الآن هم با این توضیحاتی که دادم «لتکملوا» و «لتکبّروا» با «لیسهل» جور نیست. جور نیست نه یعنی الی الانهایه. یعنی برای اینکه ما حرف قطب راوندی که فرمودند «لتکملوا» امر باشد جلو بیاوریم. آن هم امر به این زیبایی. البته نمی‌دانم واجب است که بگویی‌م «و لتکملوا»؟

شاگرد: «و لتکملوا» و «و لِتکملوا» هر دوی جایز است.

استاد: خیلی خب. البته باز عرض کردم در قرآن ما حق نداریم «و لتکملوا» بخوانیم. اینها روشن باشد. امر قرائات در قرآن کریم این قدر ضابطه مند است. وقتی اینها را نمی‌دانیم می‌گویی‌م هر کدام را خواستی بخوان، «یجوز فی العربیه» یا «نهج العربی». اینطور نیست.

شاگرد۲: اگر امر هم نگیریم می‌توان آن را عطف به «فلیصم» گرفت که لام، لام غایت می‌شود. لام امر نیست. یعنی باید روزه بگیری، ادامه آن جمله معترضه است، بعد می‌گوید «ولتکملوا العده». اینکه باید روزه بگیری، تا چه زمانی باید باشد؟ «و لتکبروا» همانطور که فرمودید مراد تکبیرهای روز عید است. روزه می‌گیری تا روز عید که تکبیر بگویی. یعنی حالت جر هم شبیه فرمایش شما می‌شود. هم می‌توان امر گرفت که عطف به «فلیصم» می‌شود. اگر جر بگیریم می‌شود عطف به «فلیصم» باشد که دراین‌صورت لام آن، لام غایت می‌شود.

استاد: ترجمه فارسی آن را بفرمایید. «پس باید روزه بگیرد و ...».

شاگرد: و تا آن جایی روزه بگیرد که عده تکمیل شود. اگر لام در «لتکملوا» جر باشد، مقدر هم می‌خواهد. مثلاً باید روزه بگیرد تا عده را تکمیل کند.

استاد: یعنی «فلیصمه الی کامل العده».

شاگرد۲: دراین‌صورت واو چیست؟

شاگرد: جمله معترضه داریم و واو برای عطف جمله به جمله است. جمله «لتکملوا» عطف شده به «فلیصمه».

استاد: معترضه باعث نمی‌شود واو بیاید.

شاگرد: ولی این را درست می‌کند که در اینجا لازم است تقدیر بگیریم. می‌خواستم بعد ازمعترضه بیان غایت کنم، نخواستم «فلیصمه» را تکرار کنم، لذا تنها «ولتکملوا» را گفتم.

شاگرد۲: جمله «یرید الله بکم الیسر»، می‌تواند تعلیل برای دو حکم باشد. یکی «فمن شهد منکم الشهر فلیصمه». تعلیلش یعنی خداوند متعال در همین حکمی که برای شما قرار داده، «یرید بکم الیسر ولایرید بکم العسر»، «ولتکملوا العده و لتکبروا الله». حکم دوم ما که حکم به قضا باشد، خداوند متعال در جعل کردن قضا برای کسی که مریض یا سفر است، در اینجا هم خداوند برای شما یسر را می‌خواهد، «و لتکملوا العده» که عده ایام معدودات است، «و لتکبروا الله». یعنی هم می‌توان برای حکم اولیه باشد و هم برای امتثال حکم دومی باشد. یعنی «و لتکملوا العده» برای مدیریت امتثال باشد. آن وقت عطف می‌شود به جمله تعلیلیه «یرید الله بکم الیسر» می‌شود؛ این حکم قضا به این صورت جعل شده، تعلیلش این است که خداوند متعال برای شما یسر خواسته و عسر نخواسته. لذا در خود آن ماه شما را تکلیف نمی‌کند که روزه بگیرید. اما این حکم دوم جعل شد برای اینکه عده ماه را تکمیل کنید.

وجه دو قرائت «تُکمولوا» و «تُکمّلوا»

استاد: کلمه تکمیل را که به کار می‌برید، در یک جا دیدم. دون درصد در مجمع البیان بود. اتفاقا وجهی که برای قرائت ابوبکر از عاصم بود، همین بود که تکمیل برای تدریج است. برای اقل و اکثر استقلالی است. «تکمولوا» حالت واحد دارد. عده به‌عنوان یک واحد کامل شود. اما «لتکمّلوا» یعنی اگر پنج قضا داشتید و سه تا را گرفتید، قرار نیست من آن سه تا را حساب نکنم. بگویم قرار بوده که شما پنج تا را کامل کنید. نه، «لتکمّلوا»؛ ببینید چقدر زیبا است. این جزیی گفت هر کدام از این قرائات چقدر با هم متناسب هستند. «ولتکمّلوا»؛ حالش حال تکمیل است. یکی را آوردید، مرحله‌ای از تکمیل صورت گرفته. ولو اکمال نشده اما تکمیل شده. نمی‌دانم در مجمع دیدم یا در کتاب دیگری بود. همین «تکمّلوا» را مفسرین خیلی زیبا بیان کرده بودند. و لذا وقتی شما فرمودید، باز از حرف جناب سید رضی یادم آمد. سید رضی فرمودند کدام را بخوانیم؟ «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ ، وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ»، یا بخوانیم «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ، يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ». کدام را بخوانیم؟ سید فرمودند هر دوی تفسیرشان بود. لذا از ابوعلی فارسی شاهد آوردند. ابوعلی فارسی استاد ایشان بوده. در آن جا همینطوری که هر دو قرائت را قرآن می‌دانند و نازل می‌دانند، در اینجا هم هردو باشد.

سیدرضی-

«الحجه فی القرائات» ابوعلی فارسی

یادتان باشد، مدام می‌گویند الحجه؛ گاهی است که می‌بینید به جا است. الحجه را می‌گویند ظاهرش این است که می‌خواهند اجتهاد کنند. ابوعلی فارسی یک کتاب چند جلدی نوشته به نام «الحجه فی القرائات السبع». وقتی در اول کتاب ذیل «مالک یوم الدین» می‌رسد... ؛ شما باید از این کل کتاب را بفهمید؛ می‌گوید «مالک یوم الدین» که قرائت شده، ولو از حیث ضوابط عربیت، می‌توانید الف «مالک» را اماله کنید، اما اینجا نمی‌توانید چون سند ندارید. چون ما سندی به رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله ندارید که حضرت الف را اماله کرده باشند. این ابوعلی فارسی است که برای احتجاج یک کتاب نوشته است. می‌گوید اینجا حتی اجازه اماله ندارید، اما ما می‌گوییم «علی النهج العربی»! تا اماله را، یعنی اصول القرائه را همه مقید بودند که رعایت کنند. می‌گویند نافع اینطور خوانده: تخفیف الهمزه می‌کند. خب او که از جیبش درنیاورده. آنها سند داشتند. از استادش تا استادش و... می‌رسانند. اینها خیلی مهم است. ابو علی فارسی یک کتاب در مورد الحجه فی القرائات نوشته، در ابتدای کتابش می‌گوید من حتی یک اماله را بدون سند و ضوابط قرائت اجازه نمی‌دهم.

والحمد لله رب العالمین